

دستگاه منطقی قرآن کریم در افق منطق صوری

ابراهیم دادجو*

چکیده

هر چیزی که ساختار منسجم و معقولی دارد، دارای ساختار و دستگاهی منطقی است. قرآن کریم نیز در مقام کتاب آسمانی‌ای که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده، دارای ساختار و دستگاهی منطقی است. از آنجا که قرآن کریم بر انسان‌ها نازل شده و قصد خروج انسان‌ها از ظلمت‌ها به نور را دارد باید دارای ساختاری بر وفق ادراک انسان‌ها باشد. ساختار فکری و ادراکی انسان‌ها بر ساختار منطق ارسطویی - که چیزی جز ساختار ادراکی و فکری نوع بشر نیست - مبتنی است. از این روی، ساختار قرآن کریم نیز - به این دلیل که خطاب به انسان‌هاست - باید بر اساس ساختار منطق ارسطویی باشد. ساختار منطق ارسطویی مبتنی بر برهان و خطابه و جدل و شعر و سفسطه است. ساختار قرآن کریم نیز مبتنی بر منطق ارسطویی - یعنی منطق نوع بشر - است، منتهی از آنجا که قصد قرآن کریم خروج آدمی از ظلمت‌ها به نور است، با دوری جستن از تعابیر شعری (خیالی) و سفسطی (کاذب)، به برهان و خطابه و جدل اکتفا نموده است. کلید واژه‌ها: قرآن کریم، سوره، آیه، منطق ارسطویی (صوری)، دستگاه منطقی، حکمت، موعظه، جدل، کتاب، حجت، قیاس.

مقدمه

هر شیء و اثری که دارای اجزای منسجم و مرتبطی با یکدیگر است از ساختار معقول و منطقی‌ای حکایت دارد که سازنده آن چیز در آن تعبیه کرده است. قرآن کریم در مقام کتابی آسمانی که حامل وحی الهی و مشتمل بر حقایق و اموری است که در جهت خروج آدمی از ظلمات به سوی نور می‌باشد، فرستاده خداوند حکیم به سوی انسان‌ها و خطاب به انسان‌هاست. اگر خطاب قرآن کریم به انسان‌هاست باید دارای ساختاری باشد که در تناسب با ساختار فکری انسان قرار گیرد و انسان‌ها بتوانند آن را دریابند و گرنه هدف از ارسال آن که هدایت آدمی است برآورده نخواهد شد.

ساختار فکری آدمی براساس منطق حاکم بر افکار نوع بشر است و منطق حاکم بر ساختار فکری آدمی منطقی است که در دستگاه منطقی ارسطو متبلور شده است. ارسطو (و مفسران بعدی منطق ارسطویی) به خوبی توانستند ساختار و دستگاه منطقی فکر آدمی را به تصویر کشند و اکنون که در زمانی سپس‌تر قرار داریم آن منطق را «منطق ارسطویی» یا «منطق صوری» می‌نامیم.

«منطق صوری» منطق حاکم بر فکر نوع آدمی است. قرآن کریم که بر نوع آدمی نازل شده است قطعاً بر وفق منطق فکری نوع آدمی سخن خواهد گفت. ساختار و دستگاه منطقی نوع آدمی از طریق استدلال به دانش و معرفت دست می‌یابد و استدلال یا برهانی یا خطابی یا جدلی یا شعری یا سفسطی است. زبان قرآن کریم نیز باید براساس این گونه استدلال‌ها سخن بگوید، منتهی از میان آن استدلال‌ها، از استدلال‌های شعری (خیالی) و سفسطی (کاذب) اجتناب کرده و به استدلال‌های برهانی و خطابی و جدلی اکتفا نموده است. نویسنده مقاله حاضر می‌کوشد با توجه به نص صریح قرآن کریم که می‌فرماید: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة و جادلهم بالتی هی أحسن» (نحل/ ۱۲۵) به بحث از دستگاه منطقی قرآن کریم در افق منطق صوری پردازد و دستگاه منطقی حاکم بر آن را براساس دستگاه منطق صوری و ارسطویی توضیح دهد.

کلید واژه‌ها

۱. منطق. قواعد عمومی‌ای که رعایت آنها مانع از آن است که ذهن هنگام فکر کردن دچار خطا و اشتباه گردد (المظفر، ص ۱۲).
۲. دستگاه منطقی. ساختاری که اجزای آن دارای ربطی منسجم و معقول با یکدیگرند.
۳. حکمت. دلیلی که نتیجه آن حقیقتی است که نمی‌توان مورد شک و تردید قرار داد (طباطبائی، ج ۱۲، ص ۵۳۴ به بعد) نیز حقایقی که قرآن کریم متضمن آنهاست (همان، ج ۱۹، ص ۴۴۷).
۴. موعظه. بیانی که چون به صلاح شنونده است و اثر نیکویی دارد، موجب آرامش نفس و رقت قلب است (همان، ج ۱۲، ص ۵۳۴ به بعد).
۵. جدل. دلیلی که مقصود از آن وصول به حقیقت نیست، اما ادعای طرف مقابل را سست و بیهوده می‌سازد (همانجا).
۶. کتاب. وحی الهی و بخصوص وحی متضمن شریعت الهی (همان، ج ۷، ص ۳۵۰).
۷. حجت (برهان). حجت به معنای بیان علت و معادل با دلیل و برهان است (همان، ج ۵، ص ۲۴۸) مقصود از برهان دلیلی است که یقین‌آور باشد (همان، ج ۱۴، ص ۳۸۵).

مسئله اصلی

هر چیزی که دارای ساختاری است و از اجزای مختلفی تشکیل شده، در بین اجزای خود دارای تناسب منسجم و معقولی است و می‌توان از ساختارمند بودن آن سخن گفت. هر کتابی و به طریق اولی قرآن کریم نیز، ناگزیر دارای ساختار است. از آنجا که بین اجزای این ساختار نوعی نسبت و تناسب برقرار است و می‌توان از منطقی بودن، یعنی منسجم و معقول بودن، آن ساختار سخن گفت. کتاب قرآن کریم باید مشتمل بر دستگاه و ساختاری باشد که منسجم و معقول و منطقی است. مسئله این است که قرآن کریم دارای کدامین ساختار منسجم و معقول است و چگونه می‌توان از دستگاه معقول و منطقی قرآن سخن گفت.

اینکه قرآن کریم دارای ساختار منطقی خاص به خود است یا اینکه مبتنی بر همان ساختار منطقی صوری (یعنی منطق حاکم بر ذهن انبای بشر) است مسئله‌ای است که تا

ساختار آن در افق منطق صوری معلوم نگردد نمی توان به این پرداخت که دارای ساختار منطقی خاص به خود است یا نیست. در مقاله حاضر به این می پردازم که دستگاه منطقی قرآن کریم تا کدامین حدود در فضای منطق صوری (که به منطق ارسطویی مشهور است) قرار دارد و امیدوارم که بتواند آنقدر مفید واقع شود که مقدمات بحث از وجود یا عدم وجود دستگاه منطقی خاص به خود قرآن کریم را فراهم آورد.

فرضیه

خداوند قرآن کریم را کتابی می نامد که در آن شک و تردیدی نیست و مایه هدایت پرهیزگاران است^۱ و به راهی که استوارترین راه هاست هدایت می کند.^۲ قرآن کریم نور و کتاب آشکاری است که خداوند به برکت آن کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راه های سالم هدایت می کند و به فرمان خود از تاریکی ها به سوی روشنایی می برد و آنان را به سوی راه راست رهبری می نماید.^۳ همین طور قرآن کریم شفای قلب هاست^۴، بشارت دهنده و بیم دهنده است^۵، داعی به قسط و عدل^۶ و داعی به علم و دانایی^۷ است، از غیب خبر می دهد^۸، از هر گونه باطلی به دور است^۹ و فقط خردمندان از قرآن بهره مندند و از تذکرات سودمند آن متذکر می شوند.^{۱۰}

قرآن کریم دارای مباحث بسیاری است. بخشی از آنها مباحثی عقلانی اند، اما مباحث زیادی وجود دارند که به اموری غیرعقلانی، مثل امور اخلاقی، تربیتی، اعتقادی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، تاریخی، احکام و اعمال معنوی می پردازند. از این روی، هر چند بخشی از این مباحث به حوزه ذهن و عقل مربوط اند و به نحو استدلال عقلانی بیان شده اند بیشتر بخش های آن دارای مباحثی هستند که ولو بین آنها ربطی منسجم و معقول برقرار است به اموری غیرعقلانی می پردازند و به نحو استدلال عقلانی بیان نشده اند.

گزاره های قرآن کریم و حیانی اند. این گزاره ها اعم از گزاره های خبری و انشایی (امر و نهی و استفهام و تمنی و تعجب و...) و اعم از گزاره های وصفی و توصیه ای اند. گزاره های خبری از واقعیت ها و تاریخ ها و مقدمات و شرایط و ارکان و اعمال و رفتارهای دینی خبر می دهند. گزاره های انشایی از واجبات و محرمات و مستحبات و

مکروهات و مباحات سخن می‌گویند. قرآن کریم کتابی است که هم برهان خداوند و نور الهی^{۱۱} و هم مایه فزونی ایمان^{۱۲} است. بنابراین قرآن کریم هم بر جنبه وصفی و تعلیمی و هم بر جنبه توصیه‌ای و تربیتی امور تأکید دارد. در واقع کل قرآن کریم دارای ساختار منسجمی است که بین گزاره‌های آن پیوستگی خاصی وجود دارد و روی سوی غایتی دارند که در جهت هدایت آدمی و شکوفا ساختن فطرت و وجدان آدمی و سیر او به مراتب قرب الهی است.

تفاوت بین مباحث عقلانی و غیرعقلانی و توجه بیشتر قرآن کریم به مباحث غیرعقلانی، در بادی نظر، این تصور را ایجاد می‌کند که ساختار و دستگاه منطقی قرآن کریم غیر از ساختار و دستگاه منطقی صوری ارسطویی است که چیزی جز ساختار و دستگاه منطقی ذهن همه انبای بشر نیست. چنین تصور می‌شود که دستگاه منطقی ارسطویی دستگاهی است که براساس مقدمات و نتایج و از راه استدلال و قیاس و استنباط و استنتاج پیش می‌رود و حال آنکه قرآن کریم علاوه بر مباحثی که به نحو استدلال عقلانی مطرح ساخته دارای مباحث غیرعقلانی زیادی است، بنابراین باید دارای ساختار و دستگاه منطقی دیگر و اعم‌تری از دستگاه منطق ارسطویی باشد. دستگاه منطق ارسطویی فقط به اخبار و توصیف امور می‌پردازد، اما قرآن کریم در دستگاه منطقی خود علاوه بر اخبار و توصیف به انشا و توصیه نیز می‌پردازد. قرآن کریم علاوه بر اینکه به نحو برهان منطقی سخن گفته است دارای بیان‌های دیگری همچون حقیقت و مجاز، استعاره و کنایه، تمثیل و تاریخ و نماد است و بنابراین ترکیبات مختلفی دارد که از ترکیب و ساختار منطق ارسطویی بسیار عام‌تر و شامل‌تر است. قرآن کریم دارای ابعاد گوناگونی است، بنابراین انتظار می‌رود که دستگاه منطقی آن به تناسب هر بُعد و موضوعی راه و کار بخصوصی همچون استدلال، کنایه و رمز، امر و نهی، انذار و تبشیر، استعاره، حکایت و تاریخ را به کار گیرد.

تصور می‌شود فرق بین دستگاه منطقی ارسطویی و دستگاه منطقی قرآن کریم در این باشد که دستگاه منطق ارسطویی غالباً در مقام وصف و اخبار است، حال آنکه دستگاه منطقی قرآن کریم علاوه بر وصف و اخبار به انشاء و ارشاد و راهنمایی و راهبری و توصیه نیز می‌پردازد. قرآن کریم حتی آنجا که به وصف و اخبار می‌پردازد غالباً آن را

مقدمه‌ای بر انشا و ارشاد و راهبری و توصیه قرار می‌دهد و حتی تا مراحل احساسات و عواطف روحانی و ملکوتی پیش می‌برد. دستگاه منطق ارسطویی، از سویی، به خود عقل و انحاء و انواع کارکردها و استدلال‌های عقلانی می‌پردازد و از سوی دیگر، به دنبال استدلال درست و وصول به حقایق عقلانی است. اما دستگاه منطق قرآن کریم، از سویی، به شؤونات و امور الهی و بشری - و از جمله امور عقلانی - می‌پردازد و از سوی دیگر، به دنبال چیزی است که بسیار عظیم‌تر و پیچیده‌تر از صرف وصول به حقایق عقلانی است. غایت دستگاه منطقی قرآن کریم خروج آدمی از تاریکی‌ها به نور و روشنایی است و از آنجا که تاریکی‌های آدمی و روشنایی‌ای که باید به آن دست یابد اعم از تاریکی‌ها و روشنایی‌های عقلانی و نفسانی، نظری و عملی، مادی و روحانی و دنیوی و اخروی است ساختار و دستگاهی که بتواند به این غایت رهنمون شود لاجرم ساختار پیچیده‌ای خواهد بود که حتی تبیین آن از توان فکر آدمی نیز فراتر است.

گذشته از اینکه قرآن کریم ممکن است دارای دستگاه منطقی خاص به خود باشد (هرچند هیچ اندیشمندی تاکنون به نحوی روشمند به چنین دستگاهی دست نیافته است و خود نویسنده مقاله حاضر سعی دارد در صورت وجود چنین دستگاهی به آن دست یابد). در مقاله حاضر می‌کوشم بحث را در فضای منطق صوری (ارسطویی) پیش ببرم و بر این اعتقادم، که دست کم در وهله نخست، تصور اینکه قرآن کریم دارای دستگاه منطقی خاص به خود و دستگاه منطقی‌ای اعم از دستگاه منطقی ارسطویی - که همان دستگاه منطقی ذهن کل انبای بشر است - باشد ناشی از عدم وقوف بر این است که قرآن کریم بر آدمی، بر پیامبر و انسان‌ها، نازل شده است و بنابراین باید گزاره‌های خود را به زبان انسان‌ها و در حد ذهن و فکر انسان‌ها - یعنی براساس دستگاه منطق ارسطویی - بیان کند. در ادامه با تفکیک بین غایت و مسائل و روش قرآن کریم نشان خواهم داد که قرآن کریم با اینکه علاوه بر اخبار و مباحث عقلانی دارای مباحث بسیار متنوع دیگری است دقیقاً در چارچوب عقل بشری و در راستای دستگاه منطق ارسطویی سخن گفته است. خواهیم دید که دستگاه منطق قرآن کریم، به تعبیری، حتی از دستگاه منطق ارسطویی اخص‌تر است و بین این دو دستگاه نسبت اخص و اعم مطلق برقرار است.

دلایل

۱. غایت

هر کتابی مشتمل بر گزاره‌ها و قضایایی است که مسائل مطرح شده در آن کتاب را تشکیل می‌دهند. طرح این گونه مسائل مبتنی بر روش و رویکرد خاص آن کتاب است، اما طرح این گونه مسائل روی سوی غایتی دارد که آن غایت منشأ تدوین آن گزاره‌ها و قضایا و منشأ اتخاذ آن روش و رویکرد است. قرآن کریم در مقام کتاب آسمانی و وحی الهی نیز مشتمل بر مسائل زیادی است که گزاره‌ها و قضایای آن را تشکیل می‌دهند. این کتاب دارای روش و رویکرد خاص خود است، اما آنچه مسائل و روش این کتاب را تعیین می‌کند غایت از این کتاب است. اگر دریابیم که غایت از وحی کتاب آسمانی ما قرآن کریم چیست می‌توانیم دریابیم که در این کتاب باید مسائل مطرح شده چگونه باشند و این کتاب باید دارای کدامین روش و رویکرد باشد. نخستین آیه سوره ابراهیم خطاب به خود رسول اکرم (ص) غایت از نزول قرآن کریم را خروج انسان‌ها از ظلمت‌ها به سوی نور معرفی می‌کند: «کتاب أنزلناه إليك لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».^{۱۳} در جای دیگری، خداوند عموم انسان‌ها را خطاب قرار می‌دهد و غایت از نزول آیات قرآن کریم را بیرون آوردن انسان‌ها از تاریکی‌ها به سوی نور می‌خواند: «هُوَ الَّذِي يَنْزِلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ».^{۱۴} قرآن کریم در جای دیگری حتی پیشتر رفته و غایت از نزول قرآن کریم را خروج نه همه انسان‌ها بلکه خروج مؤمنان و صالحان از تاریکی‌ها به سوی روشنایی می‌داند: «رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِّيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ».^{۱۵} بنابراین غایت از نزول کتاب قرآن کریم خروج از تاریکی‌ها به سوی روشنایی است. اما از آنجا که غیرمؤمنان و غیرصالحان بدان ایمان و باور ندارند و از آن تبعیت نمی‌کنند ناگزیر غایت این کتاب خارج ساختن مؤمنان و صالحان از تاریکی‌ها به سوی روشنایی است.^{۱۶}

۲. مسائل

قرآن کریم کتابی آسمانی و وحی الهی است. خداوند غایت از نزول آن را خروج از تاریکی‌ها به سوی روشنایی قرار داده است. وصول به این غایت متوقف بر وحی و ابلاغ

مسائل زیادی است که قرآن کریم آنها را در قالب گزاره‌ها و قضایای وحیانی بر پیامبر اسلام و به واسطه آن حضرت (ص) بر عموم انسان‌ها ابلاغ کرده است. خداوند خطاب به رسول اکرم (ص) مسائل مطروحه در قرآن کریم را این گونه مطرح ساخته است: «و أنزل الله عليك الكتاب والحكمة و علمك ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيماً».^{۱۷}

قرآن کریم عموم انسان‌ها را نیز مورد خطاب قرار می‌دهد که «كما أرسلنا فيكم رسولاً منكم يتلوا عليكم آياتنا و يزيككم و يعلمكم الكتاب و الحكمة و يعلمكم ما لم تكونوا تعلمون»^{۱۸} و «لقد من الله على المؤمنين إذ بعث فيهم رسولاً من أنفسهم يتلوا عليهم آياته و يزيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة».^{۱۹}

آیات فوق دلالت بر این دارند که قرآن کریم مشتمل بر گزاره‌ها و قضایایی است که هم مفید تزکیه و هم مفید تعلیم‌اند. آنجا نیز که مفید تعلیم است کتاب و حکمت و اموری را تعلیم می‌دهد که بدون وحی الهی توانایی دانستن آنها را نداشتیم.

قرآن کریم در قسمتی از گزاره‌ها - و به تعبیر قرآنی، آیات - خود «کتاب» و در قسمتی دیگر «حکمت» و در قسمتی دیگر «آنچه را که توان دانستن آنها را نداشتیم» تعلیم می‌دهد. همین‌طور قرآن کریم انزال و تلاوت قرآن را موجب تزکیه انسان می‌داند. آیاتی همچون آیه ۱۲۹ سوره بقره و آیه ۴۸ سوره آل عمران و بخصوص آیات فوق‌الذکر حکایت از این دارند که گزاره‌های قرآن کریم «کتاب» و «حکمت» و «آنچه که توان دانستن آنها را نداشتیم» را تعلیم می‌دهند. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر ژرف و وزین خود المیزان مقصود قرآن کریم از «کتاب» را «وحی الهی» و بخصوص «وحی متضمن شریعت الهی» (ج ۷، ص ۳۵۰)، مقصود از «حکمت» را «حقایقی که قرآن کریم متضمن آنهاست» (همان، ج ۱۹، ص ۴۴۷) و مقصود از «آنچه توان دانستن آنها را نداشتیم» را در مورد انسان‌ها «علم به بقیه معارف اصولی و فروعی دین» (همان، ج ۱، ص ۴۹۶) و در مورد رسول اکرم (ص) «علمی که بر سایر قوا و شعور غالب است و معادل با عصمت آن حضرت است» (همان، ج ۵، ص ۱۲۷) می‌داند.

۳. روش

الف. روش ارسطویی

منطق ارسطویی که چیزی جز منطق حاکم بر عقل آدمی نیست از حدود عقل و نحوه تفکر آدمی سخن می‌گوید. عقل آدمی به دنبال دلیل و چرایی امور است و می‌کوشد هر چیزی را براساس دلایل آن چیز بپذیرد. هر چیزی بر حسب گزاره و قضیه «اخباری» بیان می‌شود و آدمی با ترکیب این قضایا به قیاس و استدلال عقلانی دست می‌یابد.

هر قیاس و استدلالی دارای صورت و ماده‌ای است. از حیث صورت، یا اقترانی حملی^{۲۰} یا اقترانی شرطی^{۲۱} یا استثنایی^{۲۲} است. از حیث ماده، مقدمات آن از یقینات یا ظنیات یا مسلمات یا مشهورات یا وهمیات یا مخیلات تشکیل شده‌اند. ماده‌ای که مقدمات هر قیاس و استدلال را داراست جایگاه آن قیاس و استدلال را تعیین می‌کند و آن قیاس و استدلال بر حسب همان ماده خود در زمره یکی از فنون پنجگانه برهان و خطابه و جدل و شعر و مغالطه قرار می‌گیرد. هر استدلال یا استدلالی برهانی یا خطابی یا جدلی یا شعری یا مغالطی است و این به ماده مقدمات آن استدلال بستگی دارد. مقدمات یک استدلال اگر مقدماتی یقینی باشند استدلال برهانی ایجاد می‌گردد (المنظر، ص ۳۲۴)،^{۲۳} اگر مقدمات مشهوره ظاهری یا مضمونات یا مقبولات باشند استدلال خطابی ایجاد می‌شود (همان، ص ۳۷۱)،^{۲۴} اگر مقدمات مشهوره حقیقی یا مسلمات باشند استدلال جدلی ایجاد می‌گردد (همان، ص ۳۳۹-۳۳۸)،^{۲۵} اگر مقدمات تخیلی باشند استدلال شعری ایجاد می‌گردد (همان، ص ۴۰۳)،^{۲۶} و اگر شبیه به یقینات یا شبیه به مشهورات باشند یعنی از مشبهات و وهمیات باشند استدلال مغالطی ایجاد می‌گردد (همان، ص ۴۲۳).^{۲۷}

هر گزاره و قضیه‌ای را که آدمی وضع می‌کند در یکی از انحاء پنج‌گانه فوق، یعنی برهانی یا خطابی یا جدلی یا شعری یا سفسطی، قرار می‌گیرد. در واقع، انحاء پنج‌گانه فوق از نحوه تفکر آدمی حکایت دارند و نشان می‌دهند که ذهن آدمی براساس انحاء پنج‌گانه فوق به تفکر و تأمل می‌پردازد.

ب. روش قرآن کریم

قرآن کریم نیز وحی خداوند بر پیامبر اسلام است و از آنجا که طرف توجه آن پیامبر و

مردمی است که دارای همین ذهن و فکر بشری هستند باید وحی آن به صورتی باشد که در چارچوب فکر آدمی قابل طرح و بحث باشد و گرنه هدف از آن که خروج آدمی از عالم ظلمات به عالم نور است قابل تحقق نخواهد بود. خطاب قرآن کریم متوجه پیامبر و مردمی است که ذهنشان براساس انحاء پنج گانه فوق می‌اندیشند و بنابراین اگر بخواهد خطاب آن به حال انسان‌ها مفید واقع شود لاجرم باید هرگونه مباحث خود را در چارچوب توانایی فکر آدمی مطرح سازد و بنابراین مباحث قرآن کریم و همه گزاره‌ها و قضایای آن باید به صورت یکی از گزاره‌های برهانی یا خطابی یا جدلی یا شعری یا مغالطی و یا قابل تحویل به یکی از آنها وحی شده باشند.

رسالت پیامبر اسلام دعوت انسان‌ها به پیام‌ها، یعنی وحی الهی، است. خود این دعوت کاملاً بر آیات قرآن کریم مبتنی است و آیات باید براساس همان انحاء پنج گانه فوق نازل شده باشند. قرآن کریم نحوه دعوت پیامبر اسلام را در آیه‌ای از سوره نحل به روشنی بیان کرده است: «أدع إلى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هي أحسن».^{۲۸} در این آیه رویکرد و روش قرآن کریم در مواجهه با انسان‌ها و دعوت آنان به سوی خدا براساس حکمت - دلیلی که نتیجه آن حقیقتی است که نمی‌توان مورد شک و تردید قرار داد (طباطبایی، ج ۱۲، ص ۵۳۴ به بعد) -^{۲۹} و موعظه نیکو - بیانی که چون به صلاح شونده است و دارای اثر نیکویی است موجب آرامش نفس و رقت قلب است (همانجا) -^{۳۰} و جدل نیکو - دلیلی که مقصود از آن وصول به حقیقت نیست اما ادعای طرف مقابل را سست و بیهوده می‌سازد (همان) -^{۳۱} است. قرآن کریم استدلال عقلانی و خطابه و جدل را روش‌های دعوت انسان‌ها به سوی خدا می‌داند و قهراً خود نیز بر همین سیاق عمل می‌کند. این آیه به روشنی نشان می‌دهد که قرآن کریم از انحاء پنج گانه گزاره‌های یقینی و خطابی و جدلی و شعری و مغالطی فقط سه نوع گزاره‌های یقینی و خطابی و جدلی را معتبر می‌داند و از گزاره‌های شعری و مغالطی دوری گزیده است.^{۳۲} دوری آن از گزاره‌های شعری به این دلیل است که گزاره‌های شعری گزاره‌هایی تخیلی هستند و هرگونه گزاره تخیلی فقط نفس را منفعل می‌سازد و مفید هیچگونه تصدیقی نیست. دوری آن از گزاره‌های مغالطی به این دلیل است که گزاره‌های مغالطی گزاره‌هایی خطا و غلط‌اند و وهم آدمی آنها را صادق تصور می‌کند. قرآن کریم دارای

گزاره‌هایی است که مفید علم و تصدیق‌اند و این گزاره‌ها فقط در گزاره‌های یقینی و خطاب‌ی و جدلی یافت می‌شوند. بنابراین از آن انحاء پنج‌گانه گزاره‌هایی که آدمی به کار می‌گیرد قرآن کریم به سه نوع آن بهاء می‌دهد و دو نوع آن را کنار می‌گذارد. این کار قرآن کریم در جهت مقاصد آن است و قصد این را ندارد که به انسان‌ها پیام‌هایی خیالی یا کاذب را انتقال دهد. اما چرا قرآن کریم پیام‌های خود را به نحو واحدی انتقال نداده است؟ چرا پیام‌های آن مبتنی بر فقط گزاره‌های یقینی نیستند و گزاره‌های خطاب‌ی و جدلی را نیز به کار گرفته است؟ پاسخ آن در تفاوت انسان‌ها از حیث هوش و فهم و نیز از حیث اوضاع و احوال روحی و روانی است. عده‌ای حکیم و فرزانه و ژرف‌اندیش‌اند، اما عده‌ای نیز ساده‌اندیش‌اند و به پند و اندرزها گوش می‌سپارند و حال آنکه عده‌ای نیز به جدل‌های برتر و نیکوتر (پیش‌فرض‌های معقول و مقبول خود) راضی و خرسند می‌گردند. قرآن کریم خطاب خود را در سطوح مختلفی بیان می‌کند تا هم ژرف‌اندیشان معارف و حیانی را نازل و سخیف نیابند، هم ساده‌اندیشان از معارف و حیانی آن بی‌بهره نمانند و هم نادانان از نادانی خود طرفی نیندند.

اکنون باید به این پرداخت که قرآن کریم چگونه دارای گزاره‌هایی است که به حسب ماده برهانی یا خطاب‌ی یا جدلی (و به حسب صورت اقترانی حملی یا اقترانی شرطی یا استثنایی) هستند.

البته از آنجا که بنای قرآن کریم هم بر اشاره و ایجاز است و هم از صرف گزاره‌های خبری فراتر رفته و دارای آیات زیادی است که به نحو انشاء (امر و نهی و استفهام و...) نازل شده‌اند نمی‌توان انتظار داشت که قرآن کریم همه آیات خود را به نحو اخباری و صریحاً در قالب قیاس‌های منطقی مطرح ساخته باشد. با وجود این، آیات قرآن کریم در چارچوب فکر آدمی و بنابراین در چارچوب منطق صوری (ارسطویی)، نازل شده‌اند. درست است که غالباً نمی‌توان آشکارا نشان داد که فلان آیه براساس فلان قیاس و فلان صورت و ماده قیاسی نازل شده است، اما تک تک آیات را می‌توان مقدمه یا نتیجه یا حاصل نتیجه قیاس‌های مقدری دید که در متن قرآن کریم مفروض گرفته شده‌اند و بر عهده مفسر و خواننده است که، عند اللزوم، آیه مورد نظر را مقدمه یا نتیجه یا حاصل نتیجه قیاس‌های مختلفی بداند که گاه می‌توانند تا مبادی اولیه پس‌روی داشته باشند.

آیات قرآن کریم نتیجه علم و استدلال‌اند.^{۳۳} اگر مقدمات، صریح یا مقدر، آنها یقینی یا خطابی یا جدلی باشد به قیاس‌های برهانی یا خطابی یا جدلی دست می‌یابیم و آنها را مقدمات استنتاج آیات الهی قرار می‌دهیم. در ادامه نشان خواهیم داد که چگونه آیات الهی در قالب مقدمات قیاس منطقی یا نتیجه قیاس منطقی یا حاصل قیاس منطقی نازل شده‌اند:^{۳۴}

۱. گزاره‌های برهانی. گزاره‌های زیادی وجود دارند که قرآن کریم آنها را بر مبنای استدلالی که دارای ماده‌ای یقینی و مفید یقین است تبیین کرده است. این گونه استدلال‌ها به حسب صورت نیز دارای یکی از صورت‌های فوق‌الذکر خواهند بود. آیه زیر صریحاً در قالب مقدم قیاس استثنایی مطرح شده است: «لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا»^{۳۵} این گزاره در قالب مقدم قیاس استثنایی و براساس تلازم مقدم و تالی و بطلان مقدم آن به تبع بطلان تالی آن به اثبات توحید خداوند می‌پردازد. صورت قیاس استثنایی بدین نحو است که «اگر در آسمان و زمین علاوه بر خداوند خدایان دیگری وجود داشتند آسمان و زمین فاسد می‌شدند». بین مقدم «اگر در آسمان و زمین علاوه بر خداوند خدایان دیگری وجود داشتند» و تالی «آسمان و زمین فاسد می‌شدند» ملازمه است. صدق و کذب هر یک مستلزم صدق و کذب دیگری است. اما از آنجا که بالعیان می‌بینیم آسمان و زمین فاسد نشده‌اند^{۳۶} درمی‌یابیم که در آسمان و زمین علاوه بر خداوند خدایان دیگری وجود ندارند و این به معنای یقین به یگانگی خداوند است.^{۳۷}

۲. گزاره‌های خطابی (موعظه‌ای). بیشتر گزاره‌های قرآن کریم گزاره‌های خطابی‌اند. ماده این گونه گزاره‌ها غالباً از مقبولات است و از باب تقلید و با اعتماد به شریعت و سنتی که رسول اکرم (ص) آورده است مورد قبول واقع می‌شوند. این گونه استدلال‌ها به حسب صورت نیز دارای یکی از سه صورت مذکور در بالا خواهند بود: به‌طور مثال، نخستین آیه سوره قدر گزاره‌ای است که از جمله مقبولات است و بر حسب نتیجه قیاس اقترانی حملی تدوین شده است: «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم»^{۳۸} آن را می‌توان نتیجه این قیاس اقترانی حملی دانست که: «ما قرآن را بر پیامبر

نازل کردیم. آنچه را که بر پیامبر نازل کردیم در شب قدر بود. ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.»

در این قیاس، هر دو مقدمه از جمله مقبولات اند و با اعتماد به خود رسول اکرم (ص) مورد قبول واقع شده اند. مقدمه نخست با توجه به آیات بسیار دیگری، مانند آیه اول از سوره ابراهیم و آیه نهم از سوره حدید، که خود آنها نیز از جمله مقبولات اند، مورد پذیرش قرار گرفته است. مقدمه دوم نیز به تبع این آیات مقبول واقع شده و به این استنتاج می انجامد که «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.»

۳. گزاره‌های جدلی. قرآن کریم در موارد زیادی نیز دارای گزاره‌های جدلی است، منتهی این گزاره‌ها «جدلی نیکو» هستند. ماده این گونه گزاره‌ها یا مشهورات حقیقی (که که جمیع عقلاء یا عده‌ای از آنان آن را قبول دارند و مشهور بودن آن زایل نمی‌شود) یا مسلمات (که طرفین صادق بودن آن را مسلم گرفته‌اند) می‌باشند. صورت این گزاره‌ها نیز بر حسب یکی از سه صورت مذکور در بالا است. به‌طور مثال، آیه ۹۱ سوره انعام^{۳۹} حکایت از این دارد که یهودیان مدعی اند که «خداوند بر هیچ بشری کتاب نفرستاده است». در همین آیه تصریح می‌شود که رسول اکرم (ص) پرسد «چه کسی کتابی را که موسی (ع) آورد و قسمتی از آن را آشکار و قسمت زیادی از آن را پنهان می‌دارید نازل کرده است». این آیه در مقام مجادله با یهودیان است و بر این استدلال جدلی تکیه دارد که: «موسی و عیسی علیهما السلام بشر بودند. کتاب آسمانی بر موسی و عیسی علیهما السلام نازل شده است. پس کتاب آسمانی بر بشر نازل شده است.» در این استدلال، مقدمه نخست گزاره‌ای محسوس و اولی است، مقدمه دوم از جهت اینکه خود یهودیان و مسیحیان قسمتی از کتاب آسمانی را آشکار و قسمت زیادی از آن را پنهان می‌دارند گزاره‌ای مسلم و از مسلمات است. از این روی، این استدلال بر حسب صورت اقترانی حملی و ماده یقینی و مسلمه در قالب قیاس جدلی به این استنتاج رسیده است که «کتاب آسمانی بر بشر نازل شده است» و بنابراین نقیض آن که «خدا بر هیچ بشری کتاب نازل نکرده باشد» باطل است.

۵. جایگاه این دیدگاه

در میان پیشینیان، در باب دستگاه منطقی قرآن کریم، یا اصلاً بحثی مطرح نشده است یا اگر بحثی مطرح بوده مشخصاً راجع به این مبحث نبوده است. غزالی (۵۰۵ - ۴۵۰ ق) و صدرالمتألهین (۱۰۵۰ - ۹۷۹ ق) شاید تنها اندیشمندانی باشند که غیرمستقیم راجع به این مبحث سخن گفته‌اند (الغزالی، ص ۱۹۳-۱۸۴؛ صدرالمتألهین، ص ۳۹۲-۳۸۷). سخنان صدرالمتألهین تقریباً چیزی جز تلخیص سخنان غزالی نیست و حتی او دقیقاً عین اصطلاحات و عبارات و آیات مورد استفاده غزالی را به کار گرفته است و به نظر می‌رسد که در این باب از غزالی تبعیت کرده باشد. غزالی در رساله القسطاس المستقیم، آنجا که در باب «میزان» سخن می‌گوید «میزان» قرآن کریم را سه چیز می‌داند: تعادل، تلازم، تعاند؛ تعادل را نیز به سه قسم تعادل بزرگ‌تر، تعادل متوسط و تعادل کوچک‌تر تقسیم می‌کند و بنابراین به پنج میزان «تعادل بزرگ‌تر»، «تعادل متوسط»، «تعادل کوچک‌تر»، «تلازم» و «تعاند» قائل می‌شود. در واقع، غزالی اصطلاحات فوق را در مورد قیاس‌هایی به کار گرفته است که در جهت استنتاج آیه قرار دارند. میزان «تعادل» مربوط به قیاسی است که دارای دو اصل (مقدمه) متعادل است و قیاس دارای دو اصل متعادل همان «قیاس اقترانی» است؛ تعادل بزرگ‌تر از شکل اول، تعادل متوسط از شکل دوم و تعادل کوچک‌تر از شکل سوم حکایت دارند. میزان «تلازم» مربوط به قیاسی است که دارای دو اصلی است که یکی از آن دو مشتمل بر هم لازم و هم ملزوم است و آن همان «قیاس استثنایی اتصالی» است. میزان «تعاند» مربوط به قیاسی است که دارای دو اصلی است که از ثبوت یکی سلب دیگری یا از سلب یکی ثبوت دیگری لازم می‌آید و آن همان «قیاس استثنایی انفصالی» است.

بدین ترتیب، غزالی «میزان» سنجش آیات قرآن کریم را پنج تا دانسته و به ترتیب هر یک را در ضمن آیاتی که مثال می‌آورد تشریح می‌کند:

۱. در میزان «تعادل بزرگ‌تر» که دارای دو اصل متعادل است حکم بر اصل اعم حکم بر اصل اخص هم هست. آیه «... قال ابراهیم فان الله یأتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب...»^{۴۰} حاصل این قیاس است که «آن کسی که توانایی ظاهر ساختن خورشید را از مغرب دارد خدا است. پروردگار من بر ظاهر ساختن آن تواناست. پس

- پروردگار من خدای عالمیان است.» در این قیاس، اصل (مقدمه) نخست اعم از اصل دوم است و حکم بر اصل نخست حکم بر اصل دوم نیز هست.
۲. در میزان «تعادل متوسط» که دارای دو اصل (مقدمه) متعادل است آنچه را که از یک اصل سلب می‌نمایی همان را در اصل دوم اثبات می‌کنی. آیه «فلما جَنَّ عليه الليلُ رءَا كوكبًا قال هذا ربِّي فلما أَفَلَ قال لا أُحِبُّ الاَفلينَ»^{۴۱} حاصل این قیاس است که «ماه از بین رونده است. خداوند از بین رونده نیست. پس ماه خدا نیست.» در این قیاس آنچه که در اصل (مقدمه) اول اثبات شده است در اصل دوم سلب شده است.
۳. در میزان «تعادل کوچک‌تر» که دارای دو اصل متعادل است در مثل آیه «و ما قدرُوا الله حق قدره إذ قالوا ما أنزل الله علی بشرٍ من شیءٍ قل من أنزل الكتاب الذی جاء به موسی نوراً و هدی للناس تجعلونه قراطیس تُبدونها و تُخفون کثیراً...»^{۴۲} در مقابل این ادعا که «خدا هیچ چیز بر هیچ انسانی نفرستاده است» در مقام مجادله بر آمده و بر این استدلال جدلی تکیه می‌کند که: «موسی و عیسی بشر بودند. کتاب آسمانی بر موسی و عیسی نازل شده است. پس کتاب آسمانی بر بشر نازل شده است.» در این قیاس، اصل نخست از طریق حس آدمی بدیهی است؛ اصل دوم نیز براساس مسلم گرفتن نزول کتاب که قسمتی از آن را آشکار و قسمت زیادی را پنهان می‌دارند از مسلمات است. پس «کتاب آسمانی بر بشر نازل شده است» و نقیض آن که «خدا هیچ چیز بر هیچ انسانی نفرستاده است» باطل است.
۴. در میزان «تلازم» که دارای دو اصلی (مقدمه) است که یکی از آن دو مشتمل بر هم لازم و هم ملزوم است، هرچه که لازم وجود شیء است در هر حال پیرو و تابع وجود شیء است و ناچار نفی لازم موجب نفی ملزوم است. آیه «لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا»^{۴۳} نخستین اصل (مقدم) این قیاس استثنایی اتصالی است که «اگر در آسمان و زمین علاوه بر خداوند خدایان دیگری وجود داشتند آسمان و زمین تباه می‌شدند. لکن آسمان و زمین تباه نشده‌اند. پس در آسمان و زمین علاوه بر خداوند خدایان دیگری وجود ندارند.» نخستین اصل (مقدم) مشتمل بر هم لازم و هم ملزوم است. لازم تابع ملزوم است و با سلب لازم ملزوم نیز سلب می‌گردد.

۵. در میزان «تعاند»، قیاس دارای دو اصلی است که از ثبوت یکی سلب دیگری و از سلب یکی ثبوت دیگری لازم می‌آید. آیه «قل من یرزقکم من السموات و الارض قل الله و انا اؤ ایاکم لعلی هدی اؤ فی ضلال مبین»^{۴۴} به دنبال پاسخی است که حاصل این قیاس است که «ما یا شما یکی در هدایت و دیگری در گمراهی ایم؟ مسلم است که ما در گمراهی نیستیم. پس شما در گمراهی آشکاری هستید.» صورت این قیاس «استثنایی انفصالی» است و استثناء یکی از دو طرف مستلزم استنتاج نقیض طرف دیگر است.

همان‌طور که معلوم است غزالی این پنج طریق را «میزان» سنجش آیات قرآن کریم قرار داده است. غزالی حتی آنجا که اصل‌های (مقدمات) قیاس عقلانی هستند مقدمات نظری را به بدیهی و در نهایت به بدیهیات اولیه تحویل می‌برد. بدین ترتیب معلوم نیست که چرا غزالی به جای اینکه دستگاه منطقی قرآن را از خود قرآن کریم اقتباس کرده و در چارچوب قیاس‌های برهانی و خطابی و جدلی مورد بحث قرار دهد از ناحیه خود اصطلاحاتی را جعل کرده و به تقسیمات پنجگانه‌ای رسیده است که قرآن کریم هیچ اشاره‌ای به آنها ندارد.

به نظر می‌رسد که بهتر است در باب دستگاه منطقی قرآن کریم به پیام‌های آن گوش بسپاریم. قرآن کریم راه و کار دعوت به سوی قرآن را «حکمت» و «موعظه نیکو» و «جدل نیکو» معرفی می‌کند.^{۴۵} این راهکار، به تعبیری، اخص از راه و کاری است که منطق صوری (ارسطویی) نشان می‌دهد و بنابراین قرآن کریم شعر و مغالطه را کنار گذاشته است. از آنجا که به زبان انسان‌ها و همچون محاورات بشری سخن گفته است همان‌طور که سخنان انسان‌ها مقدمه یا نتیجه یا حاصل قیاس‌های مختلف‌اند آیات آن نیز گاه مقدمه، گاه نتیجه و گاه حاصل از قیاس‌های مختلف واقع شده‌اند و بر عهده مفسر و خواننده است که بتواند سخن آدمی یا سخنان و آیات قرآن کریم را برحسب عقلی که خداوند بدو داده است و در چارچوب منطق صوری (ارسطویی) - که چیزی جز منطق حاکم بر عقل نوع بشر نیست - تشخیص داده و مقدمه یا نتیجه یا حاصل قیاس بودن آنها را نشان دهد.

نتیجه

قرآن کریم کتابی است که مخاطب آن انسان‌هاست. انسان‌ها دارای دستگاه فکری واحدی هستند. دستگاه فکری نوع آدمی چیزی جز دستگاه منطق صوری (ارسطویی) نیست. قرآن کریم برای اینکه پیام خود را به انسان‌ها ابلاغ کند و انسان‌ها بتوانند این پیام‌ها را درک کنند باید براساس دستگاه منطقی و فکری انسان‌ها سخن بگوید. دستگاه منطقی فکری نوع آدمی براساس استدلال به دانش و معرفت دست می‌یابد و از طریق استدلال‌های برهانی و خطابی و جدلی و شعری و سفسطی به دنبال دانش و معرفت پیش می‌رود. قرآن کریم قطعاً بر همین اساس سخن خواهد گفت، منتهی از آنجا که قصد قرآن کریم خروج آدمی از ظلمت‌ها به سوی نور است و درصدد هدایت آدمی است از استدلال‌هایی که خیالی (شعری) و کاذب (سفسطی)‌اند و در جهت هدایت آدمی نیستند دوری گزیده است و فقط به استدلال‌های برهانی و خطابی و جدلی اکتفا کرده است.

یادداشت‌ها

۱. ذلک الکتابُ لاریبَ فیه هدی للمتقین (بقره / ۲).
۲. إن هذا القرآن یهدی للتی هی أقوم (اسراء / ۹).
۳. ... قد جاءکم من الله نورٌ و کتابٌ مبینٌ، یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور یاذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم (مائده / ۱۵ و ۱۶).
۴. و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین (اسراء / ۸۲).
۵. بشیراً و نذیراً (فصلت / ۴).
۶. ليقوم الناس بالقسط (حدید / ۲۵).
۷. و لا تقف ما لیس لک به علم (اسراء / ۳۶).
۸. تلک من انباء الغیب نوحیها الیک (هود / ۴۹).
۹. لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه (فصلت / ۴۲).
۱۰. و ما یدکر الا اولوا الالباب (بقره / ۲۶۹).
۱۱. یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نوراً مبیناً (ای مردم همانا بیامد شما را برهانی از پروردگارتان و فرستادیم به سوی شما پرتوی آشکار) (نساء / ۱۷۴).

۱۲. إنما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم و اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايماناً مؤمنان آنان هستند که اگر ذکری از خدا شود (از عظمت و جلال خدا) دل‌هاشان ترسان و لرزان شود و چون آیات خدا بر آنان تلاوت شود بر مقام ایمانشان بیفزاید (انفال / ۲).
۱۳. این کتابی است که به سویت فرستادیم تا مردم را به اذن خداوند از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به راه خداوند ارجمند و ستوده برون آری (ابراهیم / ۱).
۱۴. اوست که بر بندگانش آیه‌های روشن را فرستد تا شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی برون آرد (حدید / ۹).
۱۵. پیغمبری که بر شما آیه‌های روشن خداوند را برخواند تا آنان را که ایمان آوردند و کردار شایسته داشتند از تاریکی‌ها به سوی روشنایی برون آرد (طلاق / ۱۱).
۱۶. اینکه قرآن کریم، در مواردی همچون همین آیه اخیر، غایت از نزول قرآن کریم را خارج ساختن مؤمنان و صالحان از تاریکی‌ها به روشنایی می‌داند این تصور به وجود می‌آید که پس قرآن کریم دارای روش خاص به خود و غیر از روش منطبق صوری است. اما همان‌طور که در مبحث «روش قرآن کریم» نشان داده‌ام مؤمنان صالح نیز باید از باب ایمان به موعظه حسنه رسول اکرم (ص) از تاریکی‌ها به روشنایی راه یافته باشند، بنابراین آنان نیز در چهارچوب منطبق صوری و از طریق موعظه و خطابه به روشنایی راه یافته‌اند.
۱۷. و خداوند به تو کتاب و حکمت را نازل کرد و به تو چیزی را آموخت که خودت توان آموختن آن را نداشتی و فضل خدا بر تو همواره بزرگ بوده است (نساء / ۱۱۳). (همین‌طور قریب به همین مضمون را در سوره آل عمران / ۱۶۴ و جمعه / ۲، ببینید).
۱۸. همان‌گونه که در میان شما فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم که آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک می‌گرداند و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد و به شما چیزی را یاد می‌دهد که خودتان نمی‌توانستید آن را یاد بگیرید (بقره / ۱۵۱).
۱۹. همانا خدا بر مؤمنان منت نهاد هنگامی که در ایشان از خودشان فرستاده‌ای برانگیخت تا بر آنان آیه‌های او برخواند و ایشان را پاک سازد و به آنان کتاب و حکمت را بیاموزد (آل عمران / ۱۶۴).

۲۰. هر قیاسی متشکل از دو مقدمه و یک نتیجه است. اگر در مقدمات قیاس به نتیجه یا نقیض نتیجه تصریح نشده باشد آن قیاس را «اقترانی» می‌نامند و اگر مقدمات قیاس اقترانی حمله باشند آن قیاس را «اقترانی حملی» گویند. «هر انسانی حیوان است. هر حیوانی راه رونده است. پس هر انسانی راه رونده است.» (المظفر، ص ۲۰۷).

۲۱. اگر مقدمات قیاس اقترانی شرطیه یا یکی حمله و دیگری شرطیه باشند آن قیاس را «اقترانی شرطی» می‌نامند: «هر آبی که جاری است آلوده نمی‌شود. هر آبی که آلوده نشود در تماس با نجاست آلوده نمی‌شود. پس هر آبی که جاری است در تماس با نجاست آلوده نمی‌شود.» «اسم کلمه است. کلمه یا مبنی یا معرب است، پس اسم یا مبنی یا معرب است.» (المظفر، ص ۲۰۷).

۲۲. اگر در مقدمات قیاس به نتیجه یا نقیض نتیجه تصریح شده باشد آن قیاس را به خاطر اینکه مشتمل بر استثناء است «قیاس استثنایی» می‌نامند: «اگر محمد عالم باشد احترام به او واجب است. لکن او عالم است. پس احترام به او واجب است.» (المظفر، ص ۲۰۶). البته در قیاس استثنایی یکی از مقدمات شرطی و مقدمه دیگر آن استثنایی است (همان، ص ۲۵۰).

۲۳. مقصود از مقدمه یا قضیه یقینی اعتقادی است که مطابق با واقع است و نقیض آن محتمل نیست. قضیه یقینی نیز یا بدیهی یا نظری است و هر قضیه نظری در نهایت باید به قضایایی بدیهی منجر گردد. قضایای بدیهی یا همان بدیهیات که مبادی یقینیات را تشکیل می‌دهند بر شش قسم اند: اولیات، مشاهدات، تجربیات، متواترات، حدسیات و فطریات (المظفر، ص ۲۸۲).

۲۴. مشهورات ظاهری قضایایی هستند که در ابتدا مشهورند، اما مشهور بودن آنها پس از تأمل و بررسی زایل می‌شود (المظفر، ص ۳۳۹). مقصود از قضیه مظنونیه قضیه‌ای است که ظن بر صادق بودن آن می‌رود اما نقیض آن نیز مجاز شمرده می‌شود (همان، ص ۲۹۲). مقصود از قضیه مقبوله قضیه‌ای است که از باب تقلید و با اعتماد به شریعت و سنتی که یک شخص، مثل پیامبر یا امامان، آورده است یا با اعتماد به عقل آن شخص، مثل حکما و دانایان، مورد قبول واقع می‌شود (همان، ص ۳۰۴).

۲۵. مقصود از قضیه مشهوره قضیه‌ای است که بین مردم مشهور است و جمیع عقلاء یا اکثر آنان یا عده‌ای از آنان آن را قبول دارند؛ این گونه قضایا واقعیتی جز شهرت و موافقت عقلاء با ندارند (المظفر، ص ۲۹۳). مشهورات حقیقی قضایایی هستند که مشهور بودن آنها پس از تأمل و بررسی نیز زایل نمی‌شود (همان، ص ۳۳۹). مقصود از قضیه مسلمة قضیه‌ای است که طرفین صادق بودن آن را مسلم گرفته‌اند خواه در نفس الامر صادق یا کاذب یا مشکوک باشد (همان، ص ۳۰۳).
۲۶. مقصود از قضیه تخیلی قضیه‌ای است که شأن آن تصدیق نیست اما موجب تخیلی است که نفس را منفعل ساخته و تحت تأثیر قرار می‌دهد (المظفر، ص ۳۰۶) و غرض از آن فقط ایجاد انفعالات نفسانی است (همان، ص ۳۰۸).
۲۷. مقصود از قضیه مشبهه قضیه‌ای است که شبیه به یقینات و مشهورات ظاهری است اما قضیه کاذبی است (المظفر، ص ۳۰۵). مقصود از قضیه وهمیه قضیه‌ای است که کاذب است اما وهم آدمی آن را صادق می‌داند و تا برهانی برخلاف آن نیامده است خلاف آن را نمی‌پذیرد (همان، ص ۳۰۰).
۲۸. به راه پروردگار خویش از طریق حکمت و پند نیکو دعوت کن و با ایشان بدانچه نیکوتر است ستیز کن (نحل / ۱۲۵).
۲۹. مقصود گزاره‌ها و قضایای یقینی است، اعتقادی که مطابق با واقع بوده و نقیض آن محتمل نیست. هر قضیه یقینی نیز یا نظری یا بدیهی است و اگر نظری است در نهایت باید به بدیهیات و مبادی نخستین همچون اصل هوویت و اصل عدم تناقض منتهی گردد (المظفر / ص ۲۸۳-۲۸۲). بنابراین مقصود «فن برهان» است.
۳۰. مقصود گزاره‌ها و قضایایی است که خطایی‌اند، یعنی گزاره‌هایی که یا مشهوره ظاهری یا مظنونه یا مقبوله‌اند. مشهورات ظاهری قضایایی‌اند که در ابتدا مشهورند اما مشهور بودن آنها پس از تأمل و بررسی زایل می‌شود (المظفر، ص ۳۳۹). مظنونات قضایایی‌اند که ظن بر صادق بودن آنها می‌رود اما نقیض آنها نیز مجاز شمرده می‌شوند (همان، ص ۲۹۲). مقبولات قضایایی‌اند که از باب تقلید و با اعتماد به شریعت و سنتی که یک شخص، مثل پیامبر یا امامان، آورده است یا با اعتماد به عقل آن شخص، مثل

- حکما و دانایان، مورد قبول واقع می‌شود (همان، ص ۳۰۴). بنابراین مقصود از «موعظه نیکو» باید «فن خطابه» و به خصوص «گزاره‌های مقبوله» آن باشد.
۳۱. مقصود گزاره‌ها و قضایایی است که جدلی‌اند، یعنی گزاره‌هایی که یا مشهوره حقیقی یا مسلمات‌اند. مشهورات حقیقی قضایایی هستند که مشهور بودن و مورد قبول واقع شدن آنها پس از تأمل و بررسی نیز زایل نمی‌شود (المظفر، ص ۳۳۹). مسلمات قضایایی هستند که طرفین صادق بودن آنها را مسلم گرفته‌اند خواه در نفس الامر صادق یا کاذب یا مشکوک باشد (همان، ص ۳۰۳). بنابراین مقصود از «جدل نیکو» باید «فن جدل» و بخصوص «مشهورات حقیقی» و «مسلمات صادق» آن باشد.
۳۲. قرآن کریم صریحاً تعلیم شعر به رسول اکرم (ص) را نفی می‌کند: «و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان ھو الا ذکر و قرآن مبین» (و بدو شعر نیاموختیم و سزاوار او نیست، آن جز یادآوری و قرآنی آشکار نیست. یس / ۶۹). بنابراین قرآن کریم دارای هیچگونه گزاره‌های شعری نیست و از «فن شعر» هیچ استفاده‌ای نکرده است.
- قرآن کریم از «فن مغالطه» نیز هیچگونه استفاده‌ای نکرده است. کتابی که در آن تردیدی نیست (ذکک الکتاب لاریب فیه. بقره / ۲) و غایت از نزول آن خروج انسان‌ها از تاریکی‌ها به سوی روشنائی است (ابراهیم / ۱؛ حدید / ۹؛ طلاق / ۱۱) نمی‌تواند مشتمل بر گزاره‌های سفسطی و مغالطی، یعنی گزاره‌های وهمی و کاذب (المظفر، ص ۳۰۰) باشد.
۳۳. قرآن کریم اصرار دارد که باید از علم تبعیت کرد (ولاتتقف ما لیس لک به علم بنی اسرائیل / ۳۶) و در آیات بسیاری همچون آیه ۱۱۷ سوره مؤمنون، آیه ۳۲ سوره قصص، آیه ۱۱۱ سوره بقره، آیه ۲۴ سوره انبیاء و آیه ۶۴ سوره نمل به «برهان» و آیه ۱۴۹ سوره انعام، آیه ۱۶ سوره شورا و آیه ۸۳ سوره انعام به «حُجَّة» و دلیل آوردن دعوت می‌کند. این گونه آیات حکایت از این دارند که قرآن کریم داعی به علم و برهان و تابع علم و برهان است.
۳۴. انسان‌ها نیز عموماً سخنان خود را در قالب مقدمات قیاس منطقی یا نتیجه قیاس منطقی یا حاصل قیاس منطقی مطرح می‌سازند. در واقع قرآن کریم به زبان انسان‌ها سخن گفته است.

۳۵. اگر در آسمان و زمین علاوه بر خداوند خدایان دیگری بودند آسمان و زمین فاسد می شدند (انبیاء/۲۲). این آیه «مقدم» برای یک قیاس استثنایی اتصالی است. تالی این قیاس عبارت است از «لکن آسمان و زمین فاسد نشده‌اند». و قضیه «بنابراین در آسمان و زمین علاوه بر خداوند خدایان دیگری وجود ندارند» نتیجه این قیاس است.

۳۶. آیات زیادی نیز از عدم فساد آسمان و زمین حکایت دارند، مثل آیات ۳ و ۴ سوره ملک که می گویند «در آفرینش خداوند رحمان هیچگونه اختلاف و تفاوتی نمی بینی؛ باز بنگر آیا خلل و نقصانی می بینی؟ سپس دوباره بنگر تا نگاهت زبون و درمانده به سویت بازگردد» (ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت؛ فارجمع البصر هل تری من فطور؟ ثم ارجع البصر کترین ینقلب الیک البصر خاسئاً و هو حسیراً).

۳۷. در واقع هر مقدمه یا نتیجه برهانی، حاصل قیاس یا قیاس‌هایی است که طرح‌کننده آن بر این فرض است که در نهایت باید به بدیهیات اولیه منتهی گردند. مثال فوق را می توان حاصل این قیاس‌های پیاپی دانست: «اگر آسمان و زمین وجود دارند یا حادث یا قدیم‌اند. لکن قدیم نیستند. پس حادث‌اند.» «اگر آسمان و زمین حادث‌اند محدث آنها باید یا حادث یا قدیم باشد. لکن محدث آنها حادث نیست. پس محدث آنها قدیم است.» «اگر محدث آسمان‌ها و زمین قدیم است باید یا خالق یا مخلوق باشد. لکن محدث آنها مخلوق نیست. پس محدث آنها خالق است.» «اگر آسمان‌ها و زمین خالق دارند خالق یا واحد یا کثیر است. لکن خالق آسمان‌ها و زمین کثیر نیست. پس خالق آسمان‌ها و زمین یکی است.»

می بینید که یک مقدمه یا نتیجه برهانی می تواند حاصل چندین قیاس باشد و حتی خود تک تک مقدمات مبتنی بر مقدماتی باشند که در یک سلسله ذکر نشده‌اند. به طور مثال این تالی که «خالق آسمان‌ها و زمین کثیر نیست» مبتنی بر این قیاس است که «اگر خالق آسمان‌ها و زمین کثیر باشند باید آسمان‌ها و زمین فاسد شوند. لکن آسمان‌ها و زمین فاسد نشده‌اند. پس خالق آسمان‌ها و زمین کثیر نیست.»

۳۸. إنا انزلناه فی لیلة القدر (قدر/ ۱).

۳۹. و ما قدروا الله حق قدره إذ قالوا ما أنزل الله علی بشر من شیء قل من أنزل الكتاب الذی جاء به موسی نوراً و هدی للناس تجعلونه قراطیس تُبدونها و تُخفون کثیراً... (و

آنان خدا را درست نشناختند که گفتند «خدا هیچ چیز بر هیچ انسانی نفرستاده است». بگو «چه کسی کتابی را که موسی آورد نازل کرد؟ کتابی که برای مردم نور و هدایت بود؛ (اما شما) آن را به صورت پراکنده قرار می‌دهید؛ قسمتی را آشکار و قسمت زیادی را پنهان می‌دارید؛...».

۴۰. ... ابراهیم گفت «خداوند خورشید را از افق مشرق می‌آورد، خورشید را از مغرب بیاور»... (بقره / ۲۵۸).

۴۱. هنگامی که تاریکی شب او را پوشانید، ستاره‌ای مشاهده کرد، گفت «این خدای من است؟» اما هنگامی که غروب کرد گفت «غروب کنندگان را دوست ندارم» (انعام / ۷۶).

۴۲. و آنان خدا را درست نشناختند که گفتند «خدا هیچ چیز بر هیچ انسانی نفرستاده است». بگو «چه کسی کتابی را که موسی آورد نازل کرد؟ کتابی که برای مردم نور و هدایت بود؛ [اما شما] آن را به صورت پراکنده قرار می‌دهید؛ قسمتی را آشکار و قسمت زیادی را پنهان می‌دارید؛ ... (انعام / ۹۱).

۴۳. اگر در آسمان و زمین به جز خدا خدایانی وجود داشتند همانا آسمان و زمین تباه می‌شدند (انبیاء / ۲۲).

۴۴. بگو آنکه از نعمت‌های آسمان‌ها و زمین به شما روزی می‌دهد کیست؟ بگو آن خداست و ما (که موحدیم) یا شما (که مشرکید) کدام در هدایت یا ضلالتیم؟ (سبا / ۲۴).

۴۵. أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (نحل / ۱۲۵).

منابع

القرآن الکریم.

صدر المتألهین، مفاتیح الغیب، مع تعلیقات للمولی علی النوری، بیروت، مؤسسه تاریخ

العربی، ۱۴۳۰ ق. / ۲۰۰۸ م.

طباطبائی، علامه سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر
موسوی همدانی، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
الغزالی، مجموعه رسائل، رسالة القسطاس المستقیم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۹ق. / ۲۰۰۸م.
المظفر، محمدرضا، المنطق، بیروت، دارالتعارف، ۱۹۸۰م. / ۱۴۰۰ق.

